

لایحه ای پیرامون مصاحبه بی بی سی

با اعلیحضرت

امیر فیض - حقوقدان

۲۲ دسامبر ۲۰۰۹

مصاحبه، جدل، مناظره، مشاجره، جر و بحث که همه در یک ردیف هستند هریک از ضوابطی مورد قبول تبعیت مینمایند. اصولی که در مصاحبه بکار گرفته می شود و بصورت یک عرف مطبوعاتی پایدار گردیده به قرار زیر است.

- ۱- مصاحبه: حالت پیشنهاد از طرف مصاحبه کننده با مصاحبه شونده را دارد بنابراین رد و یا قبول آن برای مصاحبه شونده محفوظ است حتی می تواند قائل به شرط و شروط هم بشود.
- ۲- بی طرفی مصاحبه کننده، شرط اصالت مصاحبه است؛ این شرط در جروبحث و استنتاج وجود ندارد.
- ۳- واحد بودن موضوع مصاحبه، یعنی برای مصاحبه شونده کلیت موضوع مصاحبه روشن باشد و اگر موضوع مصاحبه متعدد است تکلیف مصاحبه کننده و حق مصاحبه شونده این است که از موضوعات مورد مصاحبه یعنی سنوالات هم آگاه بشود.

آگاهی از موضوع مصاحبه و محدود بودن موضوع، چیز ناخوشایندی نیست، این رویه مورد عمل کسینجر بوده است بعلاوه اینکه کسینجر بعد از پایان مصاحبه نوار گفتگو را شخصا می شنید و اگر حک و اصلاحی لازم داشت انجام میداد و سپس اجازه استفاده از آنرا میداد. (مصاحبه ویلیام شوکراس با جان برت آوریل ۱۹۸۵)

شاهنشاه ایران هم در مصاحبه ها روش خاص خودشان را داشتند.

ویلیام شوکراس نوشته است:

«برخلاف بسیاری از دولت مردان غربی شاه هیچگاه در گذشته از مصاحبه ها شانه خالی نکرد و از پاسخ دادن به سوالی خودداری ننمود و مانند کسینجر تقاضا نکرده بود که سوالات را قبلا به اطلاع او برسانند و یا تمام مصاحبه از نو ضبط شود»
همه میدانیم که این حسن نیت و بزرگ منشی شاهنشاه ایران در مصاحبه های سالهای قبل از شورش تاچه حد مورد سوء استفاده و تعبیر های نادرست خبرگزاری ها شد.

- ۴- انجام مصاحبه به منظور رفع تردیدها از رویدادهای واقع و یا حاضر است که مصاحبه شونده در آن نقشی داشته و یا دارد.
- ۵- مصاحبه به مناسبت رویداد های حاضر و مبتلابه مردم بدان جهت صورت می گیرد که اولاً مردم آمادگی قضاوت نسبت به اظهارات مصاحبه شونده را بمناسبت تازگی رویداد دارند و دیگر اینکه مصاحبه شونده کمتر نیاز به تدارک حافظه و مطالعه برای پاسخگویی دارد. بنابراین موضوعاتی که جنبه تحقیقاتی دارد و یا موضوعاتی که زمان ها از آن گذشته است معمولا جای قابل قبولی در مصاحبه ندارد و یک کار تحقیقی و تاریخی است.
- ۶- حق مصاحبه شونده است که به پرسش هایی که مایل نیست جواب ندهد.
- ۷- مصاحبه کننده امین است که عین اظهارات مصاحبه شونده را ثبت کند و اگر مصاحبه شونده احساس کند (پس از پایان مصاحبه) توضیحاتش ناقص بوده و یا بیانگر آنچه که مایل بوده بگوید نبود و یا آنچه که انتشار یافته منطبق با اظهارات او نبوده است حق دارد نظر خود را به مصاحبه کننده ابلاغ کند و یا مستقیما از رسانه های گروهی پخش نماید.

۸- مصاحبه چون جنبه اعتراف و اقرار دارد و علیه مصاحبه شونده قابل استناد است بنابراین مصاحبه شوندگان باید به این مسئله اساسی و چار چوب مسئولیت های ناشیه از آن در رابطه با مصاحبه توجه داشته باشند و چه بسا که دامها یا تور مصاحبه یافته شده باشد.

۹- مصاحبه کننده باید با رعایت ادب و احترام و کلا بدور از حب و بغض و باور های شخصی و اعتقادی خود مصاحبه را مطرح و جلو ببرد، مصاحبه شونده اگر خلاف آنرا درک کند می تواند با اعتراض مصاحبه را قطع کند و یا پس از یکبار تذکر به قطع آن اقدام نماید.

۱۰- مصاحبه شونده باید به پرسش موضوعی مصاحبه کننده پاسخ روشن و کوتاه بدهد بطوریکه عامه درک مطلب نمایند - مصاحبه شونده اگر در پاسخ، به حواشی و یا موضوعاتی خارج از سوال بپردازد، به مصاحبه کننده اجازه داده است که از موضوع مصاحبه خارج شود. و اینجاست که مصاحبه شونده به دامی گرفتار می شود که خودش آنرا گسترده است.

شگرد کار مصاحبه کنندگان همین است که مصاحبه شونده را به حواشی میکشانند تا هدف نهائی و منظور از تدارک مصاحبه را بدست بیاورند. مصاحبه شونده، تحت قیدی از سوالات متعدد قرار میگیرد که نه احاطه به موضوع دارد و نه اساسا در صلاحیت اوست.

در میدان مصاحبه دو نیروی نا برابر قرار دارند، سوال بسیار آسان تر است و جواب بسیار مشکل، «**نمیدانم**» وزنه ای است که میتواند تعادل را تا حدودی فراهم کند. یکی از بزرگان گفته است «آنقدر نمیدانم برایم مهم است که میدانم را فراموش کرده ام» .

گرچه ماهیت سنوال نشانگر شعور و دانش و سطح فکر سوال کننده است ولی مصاحبه شونده در موقعیت مسئولیتی قرار دارد که مصاحبه کننده از آن دور است.

و اما بعد؛

مصاحبه مورد نقد، از سوی خیرگزاری بی - بی - سی، در تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۰۹ و بکارگردانی عنایت فانی انجام گردیده. گفته میشود که عنایت فانی از مخالفین رژیم سلطنتی ایران و از طیف چپ فعال بوده که سالها قبل ایران را ترک کرده است.

موضوع مصاحبه:

موضوع مصاحبه چنین عنوان شده است:

- ۱- آگاهی از نظر اعلیحضرت درباره آنچه که در کشور می گذرد،
- ۲- چه کسی را مسبب آنچه بر سر خاندانش آمده میداند
- ۳- آینده خودش را چگونه می بیند

سوال اول با مقدمه ای چنین پیاده شده است:

« شما چقدر خوشبین هستید که در آینده دوریا نزدیک به ایران بازگردید»

اعلیحضرت مطالبی میفرمایند که مصاحبه کننده پاسخ اعلیحضرت را چنین می گیرد که اعلیحضرت امیدوار هستند که به ایران بازگردند.

با یک نگاه اجمالی به این نتیجه میرسیم که سنوال مصاحبه کننده، به جواب سیده و بدون اینکه مصاحبه کننده تردیدی را در این جواب یافته باشد، اعلیحضرت مطالبی میفرمایند که باب سنوال و جواب مختومه را مجددا افتتاح می فرمایند و در حقیقت به مصاحبه کننده امکان میدهند که پای مصاحبه را از گلیم خودش خارج کند.

ببینیم بیانات ایشان که بنظر غیر لازم می آید چیست؟

«من اعتقاد دارم نظام های توتالیتر در نهایت محکوم به شکست هستند چون تاریخ نشان داده، که چنین فضائی در هیچ جا قابل حفظ نیست، در شوروی دیدیم و می بینیم، در منطقه خودما امروز هست، در بلوک شرق اروپا در زمانی که دیوار آهنین بود، در کشور های آمریکای لاتین که دیکتاتوری های نظامی بودند در آفریقای جنوبی که حکومت نژاد پرست بود، - امروز وقتی در مورد نظامی صحبت میکنیم که هم فاشیست، هم توتالیتر است و هم بنوعی نژاد پرست بعید میدانم که چنین شرایطی قابل ادامه باشد بخصوص برای کشور و ملت، فرهنگ و تمدنی که هزار ها سال قدمت داشته و در طول تاریخ خود از انواع گرفتاری های متعدد برآمده بنابراین، اینبار نیز از این وضعیت سرافراز برخوردار خواهد آمد.»

فرمایشات اعلیحضرت که در واقع خواسته اند پاسخی را که به سوال مصاحبه کننده داده اند محکم و مستدل بفرمایند و بالای می شود که مصاحبه کننده را در جهت مقاصد پلید خود به حرکت در آورده.

پلیدی نیت مصاحبه کننده تماشائی است:

مصاحبه کننده می گوید: «خیلی جالب است آقای پهلوی که شما در بین همه کشور های توتالیتر که نام بردید از کشور های مختلف از آمریکای لاتین نامی از ایران نبردید»

به پاسخ اعلیحضرت توجه کنید:

«خوب، برای اینکه گفتم ذات این نظام...»

فوراً مصاحبه کننده سخن اعلیحضرت را قطع و میگوید من منظورم نظام پادشاهی بود قبل از انقلاب.

همینجا، شیطنت، ناچنسی و کینه ورزی و غرض مصاحبه کننده کاملاً روشن می شود.

با آنکه اعلیحضرت در توضیحات خودشان به نظام جمهوری اسلامی اشاره کامل داده اند و با آنکه اساساً مسئله روز، مسئله نظام جمهوری اسلامی است و با آنکه سوال قبلی مصاحبه کننده در رابطه با جمهوری اسلامی بوده که پاسخ آن داده شده، معهداً مصاحبه کننده یکدفعه به صحرای کربلا زده و می گوید: «مقصودم نظام پادشاهی بود قبل از انقلاب»

اظهار نظر در باره نظام پادشاهی ایران یک کار تحقیقی است و امری نیست که نظر بتواند بیانگر آن باشد. اظهار نظر در مورد نظام پادشاهی همانند اظهار نظر در مورد مذهب تشیع و اسلامی است، همانطور که اظهار نظر نسبت به مذهب و ادیان باید از پی شروع شود، اظهار نظر نسبت به نظام پادشاهی ایران هم بمناسبت سابقه اقرانی ۲۵۰۰ سال باید از بنیاد شروع و به نتیجه برسد و انگهی اگر مقصود مصاحبه کننده دوران سلطنت شاهنشاه آریامهر بوده است، عملکرد یک نظام باید کلاً در میزان ترازو و قضاوت قرار گیرد. انگشت روی یک کار نادرست گذاشتن قضاوت درست و عادلانه نیست، در اسلام هم مجموعه کار های خوب و بد یک انسان نزد خدا ترازو می شود، نه یک گناه و یا یک ثواب.

برای عوام اظهار نظر نسبت به سوال مصاحبه کننده با یک کلمه خوب و یا بد پایان یافته است ولی برای اهل علم و بصیرت سوال مصاحبه کننده سوالی نیست که بتوان بصورت مصاحبه پاسخگویی کرد.

باری اعلیحضرت مطالبی در پاسخ به پرسش ناموزون و خارج از موضوع که کاملاً نشانگر برنامه سازی مصاحبه کننده است به مطالبی میپردازند که با آنکه اصالت دارد و بارها و بارها هم گفته شده، معهداً، طرح آن جست و خیز مزورانه ای را به مصاحبه کننده می دهد.

مصاحبه کننده می گوید: «بسیار خوب، ما به مسائلی که امروز در ایران میگذرد برمیگردیم، میتوانم نظر شما را در این مورد بدانم ولی اگر اجازه بدهید کمی در گذشته بمانیم، سی سال پیش مردم ایران عملاً علیه نظام پادشاهی شوریدند و پدر شما را از سلطنت ساقط کردند و بطریق اولی ولایت عهدی شما هم منتفی شد؛ شما الان که برمیگردید و نگاه میکنید فکر می کنید مقصر کی بود و چه چیز و چه کسانی باعث شدند که نظام پادشاهی در ایران تغییر کند.»

پاسخ اعلیحضرت را بشنویم:

«مسئله من این نیست که چه نظامی بود یا نبود و یا چه برخوردی بانظام بود این بحثی است که میتوان در تاریخ جستجو کرد» ولی اعلیحضرت به این احاله موضوع به تاریخ که واقعا هدایت درستی است قانع نبوده اند و باز کلام را به پرواز درآورده اند و با بیاناتشان به مصاحبه کننده جسور و منتظر فرصت فهماندند که از هر چیزی که سوال شود، اعلیحضرت خود را شاخص و صالح برای پاسخگویی می دانند حتا همان چیزی که خودشان عقیده دارند پاسخ آنها باید در تاریخ جستجو کرد.

گفته های در دسر ساز اعلیحضرت:

«بنظر من ایرادی که در آن زمان به نظام آن زمان می گرفتند؛ نبود فضای آزاد سیاسی بود...»

پاسخ اعلیحضرت موجه به نظر نمی رسید و میدان تجاوز از حد را برای مصاحبه کننده فراهم میسازند. فضای باز سیاسی که مورد استفاده اعلیحضرت قرار گرفته یک امر نسبی و از یک تعریف جامع و فراگیر و قابل قبول جوامع سیاسی برخوردار نیست، اظهار نظر نسبت به کم و کیف فضای سیاسی و باز و بسته در یک جامعه با توجه به عوامل بسیاری از قبیل ملاحظات تاریخی، عادات، و باورها و فرهنگ و منش و دین و رسم و رسوم از یکطرف و از طرف دیگر موقعیت سیاسی و اقتصادی کشور و آموزش های سیاسی و دموکراتیکی مردم بستگی دارد.^۱

نمیتوان در یک جمله نسبت به دوران ۳۷ سال سلطنت ایران آنهم پس از ۳۰ سال حکم داد. چنین حکمی چون مستند ندارد باطل و بی اعتبار است.

شرایط حاکم بر جهان آزاد، دولت های معروف به دمکرات بودن و آزادیخواه و مدعیان دارای فضای باز سیاسی و حقوق بشر را ناچار ساخته که تدابیری مخالف با آزادی های فردی و حقوق بشر اتخاذ کنند و با وضع قوانینی بسیاری از آزادیها را مخدوش سازند.

حاشیه:

در مورد اظهار نظر نسبت به بودن و یا نبودن فضای باز سیاسی باید این بررسی حتمی انجام شود که آیا هدف از محدود بودن آزادی های سیاسی، فراهم کردن زمینه هایی بوده تا جامعه را به قبول و هضم آزادیهای سیاسی آماده سازد یا خیر هدف سلب حق حاکمیت و آزادی های سیاسی بطور کلی از جامعه بوده است. جامعه ای که در فرهنگ سنتی و دینی تربیت ملی اش آزادی سیاسی نداشته و اثر نمی شناسد، باید از طریق بهبود وضع اقتصادی و تعلیم و تربیت و بالابردن سطح دانش عمومی برای استفاده معقول از فضای باز سیاسی کار آمد بشود. و این همان روش و سیاستی بود که شاهنشاه ایران آنها دنیال می کرد (مستند مصاحبه های ایشان) (پایان حاشیه)^۲

مصاحبه کننده که از اشاره اعلیحضرت به نبود آزادیهای سیاسی، به اصطلاح، یک «بُل» گرفته بدنبال بقیه اش رفته و میگوید: «... عملا مردم علیه نظام پادشاهی شوریدند و پدر شما را از سلطنت ساقط کردند و بطریق اولی ولایت عهدی شما هم منقلب است؛ شما فکر میکنید، مقصر کی بود و چه کسی یا چیزهایی باعث شدند که نظام پادشاهی در ایران تغییر کند»

^۱ - شاهنشاه آریامهر در یک گفتگو با اوریانا فالاجی در پاسخ به این پرسش که «چرا شما همه آزادی های سیاسی را در کشور برقرار نمی کنید» گفته بودند: «آیا شما از فرهنگ، از میزان سواد، از میزان ارتباط بین روستاها و یا بین طبقات مختلف کشور من آگاهی دارید؛ آیا آگاهی و تسلط شما به رسم و رسوم و باورهای این کشور بیشتر از من است؟» ح-ک

^۲ - شوربختانه فرصت کافی به موثر واقع شدن نتایج «انقلاب سفید شاه و مردم» داده نشد؛ اگر اثرات «سپاه دانش؛ بهداشت، و کشاورزی» و گسترش رسانه های گروهی به روستاها و نقاط دورافتاده کشور فرصت کافی بدست آورده بود و با شورش عجولانه گروهی بی وطن نبود نشده بود امروز شاید ایران یکی از نمونه های دموکراسی در جهان می بود. ح-ک

اعلیحضرت پاسخ محکم و مستند به اسناد و شواهد بسیار که جواب مصاحبه کننده است به مصاحبه کننده نمی دهند و برعکس تصور می کنند که با تقسیم کردن مسئولیت بین نظام پادشاهی و مخالفین و قدری هم دول خارجی، به پرسش مصاحبه کننده پاسخ داده اند.

در حالیکه مصاحبه کننده منتظر یک اقرار قاطع است و پاسخ اعلیحضرت را نه اینکه کافی ندانسته بلکه آنرا فرار از بیان حقیقت اتهام میدانند؛ لذا می گوید:

«شما چه خواهید و چه نخواهید مجبورید به این مسئله به پردازید و این سنوالی است که مدام از شما پرسیده می شود و شما باید به آن جواب بدهید که نظر شما در این مورد چیست و مشکل در کجا بود»

مصاحبه تبدیل به استنطاق و بازجویی می شود:

ملاحظه می فرمائید که سنوالمصاحبه کننده تبدیل به یک سنوالمستنطقی می شود و واژه های **مجبورید** و **باید** معمولاً زمانی بکار می رود که پشت بند آن **شکنجه و خشونت** برای دریافت پاسخ بکار میرود (!)

متأسفانه، اعلیحضرت به این نحوه سوال کردن که با تهدید همراه است و گویای رابطه متهم و بازجوست و نقض شرائط حقوقی مصاحبه میباشد اعتراضی نمی فرمائید، در حالیکه حق بود با تذکر به مصاحبه کننده زمینه عذرخواهی او را فراهم می ساختند که هم بزرگواری و سعه صدر خودشان را نشان می دادند و هم تسکینی بود برای هوادارانشان.

اعلیحضرت در مقابل این سوال توأم با بی حرمتی، بجای آن تذکر لازم، پاسخ خودشان را در عبارتی شروع می فرمائید که بوی ضعف و استغاثه میدهد و علاوه بر آن اشاره ای دارد که بتجری و میدان داری مصاحبه کننده افزوده می شود،

«... عده ای از معترضین به رژیم می گفتند که پادشاه از مسئولیت قانون اساسی عدول کرده و پافراثر گذاشته و حکومت را بدست خودش گرفته و این خلاف قانون اساسی است و بسیاری از کسانی بودند که آن زمان در جستجوی قانون اساسی بودند»

مصاحبه کننده مترصد، بلافاصله همین بیانات اعلیحضرت را مستند قراردادده و می گوید: «پاسخ بدهید به همین مطالبی که خودتان مطرح کردید که پادشاه قانون اساسی را زیر پانهاده بود و دولت و کابینه ونخست وزیر و تمام دستگاه اجرائی و دولتی بی معنی شده بود و عملاً در دست یکنفر بود اینها چقدر موثر بود که انقلاب رخ دهد»

به شیطنت بازی های مصاحبه کننده نگاه کنید:

- همانطور که در بیانات اعلیحضرت مشاهده می شود، ایشان، مسئله نادیده گرفتن قانون اساسی را **نقل قول** از دیگران کرده اند، نه عقیده خودشان، ولی مصاحبه کننده برای اینکه مصاحبه اش برای خودش مستند باشد، نقل قول را حذف و اظهارات را منتسب به خود اعلیحضرت کرده است.
- عبارت اعلیحضرت یعنی نقل قول ایشان را با آنچه مصاحبه کننده برداشت کرده تطبیق فرمائید که تا چه اندازه تحریف و گشاده بازی شده است

این اعمال و رفتارها که پسندمصاحبه نیست و عناد و دشمنی را جایگزین بی طرفی و صداقت ساخته به مصاحبه شونده حق میدهد که لاقلاً به احترام اساس مصاحبه به مصاحبه کننده تذکر بدهد تا مصاحبه کننده بفهمد که «تروکی» که بکار برده از درک و فهم مصاحبه شونده دور نیست.

پاسخ حق و درستی که باید داده می شد:

لایحه ای برای تکمیل و اصلاح پاسخ های مصاحبه شونده؛

یکی از طرق ابطال ادعای ناموجه صرفنظر از ارانه شاهد و سند این است که فرض بر آن گرفته میشود که ادعا صحیح باشد، سپس آثار صحت آن ادعا یا آنچه روی داده به تطبیق کشیده می شود و از این طریق صحت و یا بطلان ادعا به اثبات می رسد. نام این طریقه که در علم جدل موصوف شده، یادم نیست فکر کنم چیزی شبیه به «فرض الصحه» یا فرض الحکم یا امثال آن باشد.

حال، فرض میکنیم، که مخالفت با شاهنشاه ایران، به علت عدم رعایت اصول قانون اساسی بوده و در اثر همین مخالفت ها بوده که [به اصطلاح] انقلاب اسلامی به نتیجه رسیده.

آثار مترتب بر این فرض یکی این است که مخالفین مردمی آزادیخواه، معتقد به حق حاکمیت و اجرای قانون اساسی بوده- اند و آنهم در حدی که چشم خود را بر همه پیشرفت های مملکت بسته و فقط به علت عدم رعایت قانون اساسی و در نهایت نادیده گرفتن حق حاکمیت آنها، علیه سلطنت قیام کردند.

قبول این حالت یک نتیجه و مانع بزرگ منفی را بوجود می آورد و آن این است که چنین مردمی با چنین هوشیاری و حساسیت به اجرای قانون اساسی چگونه ممکن است به قانون اساسی جایگزینی رای بدهند که آن قانون جایگزین (قانون اساسی جمهوری اسلامی) اساساً قائل به حق حاکمیت به مردم نیست تا چه رسد که مسئله اجرای آن خواست آنان باشد.^۳

نگاه بفرمایید چه کسانی به قانون اساسی جمهوری اسلامی رای دادند، [کریم] سنجابی استاد حقوق، [حسن] نزیه رئیس کانون وکلای تهران، [مهدی] بازرگان و تمام اعضای نهضت آزادی (!)، تمامی اعضای جبهه ملی، یعنی در مجموع همه کسانی که مدعی عدم اجرای قانون اساسی مشروطه از طرف شاهنشاه ایران بودند (!)، یکی از کسانی که از پیشگامان مخالفت با شاه و نظام پادشاهی ایران بود، همین آخوند منتظری بود که امروز خبر بدرک واصل شدنش منتشر شد، عقده سیاسی و اجتماعی او چنین بود: «علما ما هستیم، طلبه ها دانشجویان و بقیه مردم کف هستند؛ پادشاهان بر مردم حاکمند و ما بر پادشاهان حاکمیم (صادق تازی معروف به امام هم همین مهملات را گفته است).

آیا چنین موجودی برای حاکمیت مردم حقی قائل بود که مسئله قانون اساسی تا چه رسد به رعایت آن مطرح باشد؟؟ (!)

آیا چنین فردی که توده های مردم را «کف» به حساب می آورد، ممکن است باور کرد که او برای «کف» قائل به حق حاکمیت و اجرای قانون اساسی است؟؟ خوش باوری و فریب خوردن از این بیشتر یا این چنین کسی که چنان افکار و عقایدی ارائه می دهد که از مغز هیچ آدمی در جهان حتا مستبدترین افراد هم بیرون نمی آید مستحق تجلیل حقوق بشر است؟؟ یا اینها همه بهانه است. (!)

آیا قابل قبول است جامعه ای که خواستار آزادی و حق حاکمیت باشد از آخوند جنایتکاری که این چنین قائل به تخصص حق حاکمیت مطلق به آخوند است تجلیل کند؟ البته جامعه ای که نه حق حاکمیت را می شناسد و نه دنبال آن است. امری عادی است، همان جامعه ای که کسانی مدعی اند به لحاظ ادعای عدم اجرای قانون اساسی علیه رژیم پادشاهی ایران قیام کردند.

آیا عقلانی است و می توان پذیرفت، جامعه ای که برای احقاق حق سیاسی خودش قیام می کند در یک تصمیم دستجمعی همان حق را بکلی از خودش ساقط کند؟؟ مسلماً خیر !

آیا ممکن است کسانی که از گرمای هوا ناراحت هستند خودشان را به کوره های آتش بیاندازند؟؟ مسلماً خیر!

حاشیه ای در کنار متن:

^۲ نکته بسیار ظریفی است که همواره بایستی به رخ کسانی که به دوران شاهنشاهی ایراد می گیرند کشیده شود. در صورتی که در پاسخ مدعی نشوند «انقلاب مارا زدیدند» اگر انقلاب آنان دزیده شده است یک مال زده که از دزد پشتیبانی نمی کند. چطور این «مال زده ها» با دزد و قافله زن همراه شده و ۳۰ سال است مجیز آخوند را می گویند. ح-ک

ادعای اینکه قانون اساسی کشوری نادیده گرفته شده و یا اصولی از آن آنطور که باید رعایت نشده یک امر فنی حقوقی بسیار دقیق است و نه مسئله عام و عرفی، در برخی از کشورها یک دادگاه مستقل بنام دادگاه قانون اساسی وجود دارد که بهمین مسئله رسیدگی می کند.

ولی از آنجا که ادعای زیر پا گذاشتن قانون اساسی یک ادعای بزرگ و دهان بینی است که رساگر آن میباید که مدعی، واجد بصیرت علمی و آگاه به موازین سیاسی و حقوقی و شخصیتی برجسته است بسیاری به استفاده از این ادعا راغب می شوند درحالیکه اکثریت عظیمی از همان اشخاص اصلا قانون اساسی و متمم آنرا نخوانده و اگر هم خوانده اند نفهمیده اند.

پس منطق حکم می کند که نمی توان علت شورش ۵۷ (۲۵۱۷) را در چار چوب عدم اجرای کل و جز قانون اساسی دانست. پس علت چه بوده است؟

علت چه بوده است؟

اکنون به پاسخ مصاحبه کننده میپردازم؛ مصاحبه کننده دومورد را مورد پرسش از اعلیحضرت قرار داده است.

۱- مقصر در ایجاد انقلاب اسلامی کی بود؟

۲- چه چیز و کی باعث شد که نظام سلطنتی تغییر کند؟

بنظر می آید که عبارت «مقصر در ایجاد انقلاب اسلامی کی بود» درست نیست زیرا مقصر اسم فعل و متوجه شخص و یا اشخاص است در صورتیکه انقلاب، یک دگرگونی است و باید دنبال علت آن رفت.

برای علت شورش ۵۷ (۲۵۱۷) بسیار، بسیار موضوعات را میتوان مدعی شد، ولی ادعایی که فاقد دلیل و برهان باشد بی اعتبار و امری نظری است.

حکیمی گفته است: «نقد هر بیان اگر به اعتبار دلیل و شاهد ضرب نشده باشد سکه تقلبی است»

شاهد اول:

شاهد اول، آقای آنتونی پارسونز سفیر انگلیس بهنگام شورش ۵۷ (۲۵۱۷) در ایران است که می گوید: «عامل انقلاب اسلامی ایران، افزایش بیش از حد قیمت نفت بوده، مسئولیت این افزایش قیمت را باید به عهده شاه گذاشت که قیمت نفت را تا سه برابر افزایش داد» (مصاحبه پارسونز با کیهان لندن)

نه تنها مداخله آمریکا و انگلستان در شورش ۵۷ (۲۵۱۷) بخاطر منافع نفتی خودشان بود، بلکه دخالت آمریکا و انگلستان در جریان سال ۳۲ (۲۸ مرداد ۲۴۹۲) که منجر به شکست آنان نیز گردید، به انگیزه نفت بود.

رونالد ویلبر، از مسئولین رده بالای سازمان سیا آمریکا در نیویورک تایمز مارس ۱۹۵۴ نوشت: «انگیزه اصلی مداخله آمریکا و انگلستان در امور ایران در سال ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) دست اندازی بر منابع نفتی ایران بود»

آری، پارسونز درست می گوید، تصمیم شاهنشاه ایران سبب شد که عایدات نفتی ایران از ۹۰۰ میلیون دلار در سال به ۱۹/۵ میلیارد دلار یعنی ۱۹ برابر برسد.

آری، از نظر آمریکا و انگلستان، شاه مقصر بود ولی از لحاظ منافع کشورش و ملتش هم مقصر بود(!) و یا پادشاهی بود مُصَرّ به حفظ منافع ملت و کشورش؟؟

آری غرب (آمریکا و انگلستان و شرکت های نفتی بزرگ جهان) حق داشتند که شاه را مقصر بدانند کما اینکه هنوز هم بی بی سی شاه را مقصر می شناسد (!)

«در خارج از ایران دو سازمان نسبت به سقوط شاه ایران کمر همت بسته بودند یکی از آنها بریتیش پترولیوم و دیگری بی بی سی» (رابرت دریفوس ۵۴) ^۴

حقیقت را باید در تصویب قانون نفت دید:

«تصویب قانون جدید پیرامون نفت در ایران خشم و سائل ارتباطی جهان در باره کشورم و خود من را افزود؛ طبق قانون شرکت های نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت و یا طرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند در کشور ما عمل کنند...»

از آن پس شرکت ملی نفت ایران به احداث پالایشگاه های نفت در آفریقا و آسیا می پرداخت و با شرکت نفت بریتانیا در پی بهره برداری از نفت و گاز شمال شریک شد و حق مشارکت در اکتشاف نفت در آبهای گروینلند را به اتفاق شرکت های بریتانیایی و آمریکایی و نیروی کسب نمود، هیچکدام از این توفیق ها برای شرکت های نفتی خوش آیند نبود.

در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با در آمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست را در میان ۵۰۰ شرکت سودآور جهان بدست آورد و با فاصله زیاد بر دو شرکت بزرگ اکسون و شل پیشی جست. « (پاسخ به تاریخ صفحه ۹۰)

این مسئله یعنی نفت و منافع شرکت های نفتی عامل وانگیزه مخالفت با شاهنشاه ایران ورژیم پادشاهی ایران بود آنقدر اهمیت دارد که نمی توان با دو سند و شهادی که ارائه شد حق مطلب را بیان کرد. علاوه بر تحقیقات مفصل منتشر شده، از ناحیه سنگر هم جزوه ای بنام «پیروزی تاریخ» ^۵ در چند سال قبل منتشر شده که امیدوارم برای «جاویدایران» فرصت و امکان نشر آن فراهم گردد.

اما پرسش دوم مصاحبه کننده:

سوال دوم مصاحبه کننده این است که «کسی باعث شد که رژیم پادشاهی تغییر کند؟» پاسخ این مهم را نمیتوان برپایه نظر و یا استنباط شخصی ارائه داد اثبات هر موضوعی که پای مسئولیت و اتهام را پیش بکشد باید متکی بر دلایلی باشد که قانون و عرف قضائی آنها را واجد اعتبار دانسته است. همانطور که میدانید؛ دلایل اثبات موضوعات یکی سند است و دیگری شهادت شهود و قرائن و امارات و از همه مهمتر و با اعتبار تر اقرار متهم است.

از آنجا که معمولاً برای اثبات موضوعات شهادت ۴ شاهد کافی است؛ این لایحه هم برای جلوگیری از اتلاف وقت به ۴ شاهد اکتفا میکند.

شاهد اول – آقای ریگان رئیس جمهوری آمریکا:

«من از پرزیدنت کارتر برای خالی کردن زیر پای یک متحد سرسخت و مقتدرمان، شاه فقید ایران، انتقاد کرده ام و هرگز قانع نشده ام که او از ملتش آنقدر دور بود که مردم خواسته باشند چنین پیش بیاید.

^۴ - بریتیش پترولیوم با مختصر اختلافی در نام جزو ۴۶ شرکتی بود که هنگام ملی شدن اسمی صنایع نفت توسط محمد مصدق بدون هرگونه اشاره ای، بطور مجانی و بدون دریافت هرگونه خسارت و یا سهام به انگلستان واگذار گردید. شاید هنوز هم «پیت» حلب هائی که با مارک BP مشخص شده بود در کرمانشاه و یا جا های دیگر کشور برای حمل مایعات یا پنیر بکار گرفته می شود ولی می بینیم شخصی که مدعی بود (پنجه در پنجه بریتانیا انداخته!!) باواگذاری بلا عوض خود شرکت ثروت مندی را بزرگ می کند که کمره نابودی کشور ما می بندد -ح-ک

^۵ - نسخه ای از این کتابچه که بالغ بر ۲۰۰ برگ سند بسیار مهم است از سوی استاد امیر فیض در اختیار تایپ کننده این خطوط گذاشته شده است که مشغول هستم تا آنرا برای ثبت در تاریخ بصورت جزوه ای قابل انتشار در اینترنت آماده کنم. -ح-ک

شاه پیشنهادت مارا می پذیرفت و بار مسئولیت مارا در خاور میانه مدت‌ها بعهده گرفته بود و فکر می‌کنم رها کردن شاه ایران چون لکه ننگی در تاریخ ما باقی خواهد بود. آیا اوضاع ایران بهتر شده است؟؟

شاهنشاه فقید ایران می‌کوشید تا مسکن ارزان قیمت بسازد، اراضی مزروعی را از چنگ آخوند ها درآورد و میان دهقانان تقسیم میکرد تا کشاورزان مالک زمین بشوند کارهایی از این دست بود. اما «مــــا» ایران را به دست دیوانه زنجیری متعصبی سپردیم که به سلاخی هزاران انسان پرداخته و نام آنرا هم اسلام گذاشته است»

دکتر جان کولمن در یادداشت های «در ایران واقعا چه اتفاق افتاد» نوشت:

«کارتر به پیروی از دستورات شورای روابط خارجی آمریکا در صدد سرنگون کردن حکومت شاه برآمد در این یادداشت ها فهرستی از همه شرکت ها و موسسات وابسته به امور سلطنتی امور بین المللی را ارائه نموده و به شماری از حاکمان و قدرت عظیم آنان در سرنگون کردن رژیم شاه نفوذ گسترده خود را به نمایش گذارده بودند اشاره شده است.» (همان کتاب ۲۷۶)

حتا اعتصابات کارگران شرکت ملی نفت در خوزستان به وسیله اعزام گروهی رادیکال از سوی بنیاد انگلیسی صلح برتراند راسل به آن منطقه پایه ریزی شد.

شاهد دوم – آکساندر هیگ:

«ما در ایران توانستیم نیروهای چپ را متحد بکنیم و از آنها بخواهیم که با مخالفت با مقامات مسنول مملکتی خواهان تحولات سریعتری بشوند و این درحالی بود که نیروهای راست سنتی از تحولات انجام شده هنوز گنج بودند و به این ترتیب ایران را به گورستان تاریخ فرستادیم»

شاهد سوم – ژنرال هویزر:

هویزر که بعنوان مامور مخصوص کارتر برای جلوگیری از اقدامات ارتش علیه شورشیان به ایران اعزام شده بود آنهم بطور سری، در مصاحبه ۹ نوامبر سال ۱۹۸۱ به مناسبت سالگرد گروگان گیری کارمندان سفارت آمریکا گفت:

«برای روی کار آوردن رژیم آیت الله خمینی، سایروس ونس، رمزی کلارک، و دیگران از طریق وزارت خارجه و او و همکاران نظامی اش از طریق وزارت دفاع آیت الله خمینی را به قدرت رساندیم» (مشروح در سنگر ۳۱۷)

شاهد چهارم – رمزی کلارک وزیر پیشین دادگستری آمریکا:

رمزی کلارک که نمایندگی کارتر را در مذاکرات با خمینی در پاریس داشت در مصاحبه ای در سال ۱۹۸۵ در مقابل این سنوال که «آیا رژیمی که شما از آن حمایت می‌کردید همین حکومتی است که هزاران نفر را اعدام کرده است» پاسخ می‌دهد: «قرار ما با بازرگان این نبود که، قرار بود آنها فقط ۲۰۰ نفر را اعدام کنند، من میدانم چه چیز باعث شد که آنها به وعده خود وفا نکنند» (شرح در کیهان شماره ۳۴ لندن)^۱

قضیه مختوم بها:

^۱ - آیا با اینهمه شاهد و بسیاری کتاب ها و نوشته ها و تارنما های موجود هنوز هم «روشنفکر نما» ها معتقدند انقلابشان را دزدیدند؟؟ واقعا این بزرگترین «توطئه» را یک انقلاب می‌دانند... چرا اصلا این «به اصطلاح روشنفکران» و دیگر گروه ها مثل جبهه ملی و توده ای ها از چنین دخالت بزرگی که در امور ایران رخ داده است سخنی نمی‌گویند و فقط به یک مورد شکست خورده و نا موفق ۲۸ مرداد چسبیده اند؟؟ ح-ک

همانطور که ملاحظه فرمودید، شهود از واژه «**_____**» استفاده کرده اند، مقصود از واژ «**_____**» شاهد و همسر و فرزندان و یا نوکر و کلفت و یا خدمه نیست، بلکه این «**_____**» متوجه ایالات متحده آمریکا است و نظر به اینکه شخصیت و مقام وموقعیت اداری و مسئولیت شهود، منفک از شخصیت حقوقی ومسئولیت دولت آمریکا نیست و از آنجا که شهادت شهود هرگز قلب نشده و از اعتبار نیفتاده است، بنابراین ماهیت حقوقی شهادت ها متضمن اقرار و اعتراف دولت آمریکا است.

بدین ترتیب از لحاظ سیاسی و منطقی هم انگیزه شورش ۵۷ (۲۵۱۷) مشخص و روشن شده است و هم دخالت کشور های آمریکا و انگلستان درتحمیل این نظام ستمگر ضد ایرانی و به کلام حقوقی، قضیه مختوم بها می باشد و دیگر قابلیت طرح سنوال و جواب را ندارد و مطرح کردن آن بعنوان سنوال کاری عوامانه است، که می تواند از عوام پرسش شود.

برداشت حقوقی:

نظر به اینکه در سال ۱۹۷۵ وزیران خارجه ۱۹ کشور جهان در هلسینگی فنلاند عهد نامه بین المللی عدم مداخله در امور کشور ها را امضا نموده اند و نظر به اینکه قانون مزبور به امضای آمریکا هم رسیده ونظر به اینکه قوانین و مقررات داخلی کشور ها نمیتواند ناقض عهدنامه های بین المللی باشد و مجریان آن قانون شکن محسوب می گردند؛ و نظر به اینکه به استناد شهادت شهود و اقرار دولت آمریکا؛ آن کشور برخلاف عهدنامه بین المللی هلسینگی در امور ایران دخالت در حد براندازی رژیم سلطنت مشروطه ایران و جایگزین ساختن رژیم دیوانه ای (اصطلاح مورد استناد و استفاده ریگان رئیس جمهوری سابق آمریکا) را به ایران و ملت ایران تحمیل کرده که باب خسارات عظیم آن نه تنها کشور ایران که امنیت جهانی را درهم ریخته، لذا مسئولیت ناشی از این دخالت اعم از مسئولیت های مدنی و جبران خسارت های مادی و معنوی وهمچنین مسئولیت های کیفری متوجه شخصیت های آمر، عامل، محرک، حمایت کننده خواهد بود.

درباب توجه کیفر به آمریکاییهایی که مشارکت در براندازی رژیم سلطنتی ایران و جایگزین ساختن با این رژیم دیوانه را دارند رابرت دریفوس نوشته است:

«این کتاب تنها موقعی به هدف خود خواهد رسید که جیمی کارتر - و برژینسکی و هنری کسینجر و رمزی کلارک وسایروس ونس به زندان بیافتند» (صفحه نهم گروگان خمینی)

نقش دولت انگلستان در شورش ۵۷ (۲۵۱۷):

برای جلوگیری از اطاله کلام، همین اشاره کافی است که لاروش که درباره شورش ۵۷ تحقیق بسیار کاملی ارائه داده نوشته است:

«هیچکدام از اقدامات آمریکا نمیتوانست بدون موافقت انگلیسی ها که کوچکترین رفت و آمد و فعل و انفعالات منطقه خلیج فارس از نظرشان دور نبود به اجرا درآید؛ قریب دو قرن کنترل کامل تجارتخانه ها، قاجاقها و تمام معاملات مربوط به خلیج فارس را انگلیسی ها داشتند و از همین طریق بود که میلیون ها اسلحه جهت تغذیه انقلابیون واردایران شد. (۵۷)

علاوه بر مدارج تحقیق، کنفرانس گوادلوپ و تفسیر آن توسط رئیس جمهوری فرانسه قضیه مشارکت آمریکا؛ انگلستان و فرانسه و آلمان را درتدارک شورش ۵۷ (۲۵۱۷) و حمایت و به ثمر رساندن آنرا مختومه ساخته است.

خطاب به بی بی سی:

همانطور که میدانید، اهمیت، تازگی رویداد ها، تفاسیر مستند، سنوالات بی جواب مانده و امثال آنها یکی از عوامل مهمی است که ابزار ارزیابی اعتبار خبرگزاری ها است.

طرح سنوالاتی که جواب آنرا مسئولین کشور آمریکا صریحا داده اند و دنیا از آن آگاه است چه چیزی را ثابت می کند، جزئی اطلاعی، عقب ماندگی، ضعف و نداشتن آرشیو کامل از رویدادها.

طرح این قبیل سنوالات جواب داده شده بدین معنا است که بی بی سی جواب آنرا نمیداند و یا تصور می کند که مردم ایران نمی دانند و میخواهد مردم ایران را آگاه سازد.

در مورد اول؛ بدآ بحال بی بی سی که حتا از پاسخ این سنوالات و جوابی که بارها و بارها مطرح شده و خبرگزاری ها آنرا پخش کرده اند بی اطلاع است و این نشانگر آن است که مصاحبه کننده بدون مراجعه به آرشیو مدارک سرخود، هم سوال مطرح می کند و هم از حد ادب و نزاکت خارج می شود. که در این صورت نمی شود گفت مصاحبه بی بی سی بلکه باید گفت مصاحبه یک دشمن سوگند خورده علیه سلطنت، با اعلیحضرت بوده است.

اگر غرض از طرح سنوالات مطرح شده و جواب داده شده این است که ملت ایران بدانند، ملت ایران از همان سال ۵۸ (۲۵۱۸) به نقش ویرانگر آمریکا [وانگلیس] در تدارک شورش ۵۷ آگاه بوده است.

«تقریبا هر ایرانی با فرهنگی به نقش آمریکا در جریان انقلاب ایران اعتقاد دارد» (نامه سفارت آمریکا به وزارت خارجه آمریکا ۲۴ آوریل ۱۹۷۹)

اهل فن میدانند که مصاحبه مزبور، رشوه و پیش کشی است به جمهوری اسلامی که بار دیگر اجازه فعالیت به آن خبرگزاری را بدهد.

درخواست از بی بی سی:

از بی بی سی درخواست دارم که این لایحه را در آرشیو مخصوص ایران و شورش ۵۷ (۲۵۱۷ = ۱۹۷۹) بایگانی کند و به مصاحبه کنندگان با ایرانی ها خاصه اعلیحضرت مقرر اکید نماید که بدون مطالعه آرشیو مدارک مربوط به شورش ۵۷ مزاحم اعلیحضرت نشوند.